

«اگر اکنون، نیمه شبِ قرن باشد...»

ادگار مورن

ترجمه: سیدسجاد هاشمی نژاد و نگین صنیعی



این عنوان، عنوان کتابی بود از ویکتور سرژ که در سال ۱۹۳۹ منتشر شد: سال انعقاد پیمان میان آلمان-شوروی برای تقسیم لهستان. به راستی نیمه شب بود، و شبی بازگشت ناپذیر داشت پا می گرفت و به مدت پنج سال ادامه می یافت. آیا اکنون، در نیمه شب قرن بیست و یکم نیستیم، که آشکارا متفاوت از نیمه شب قرن پیشین است؟

دو جنگ در جریان است. یکی در اوکراین که مدت هاست منجر به بسیج بخشی از جهان در قالب کمک های اقتصادی و نظامی گشته و زمینه ساز رادیکالیزه شدن و خطر گسترش منازعه شده است. در این جنگ، روسیه در

ضمیمه کردن اوکراین ناکام مانده، اما کنترلش را بر مناطق روسی‌زبانی که پیش از این جدایی طلب بودند، حفظ کرده است. این جنگ با ارسال اسلحه و حمایت اقتصادی، میان ایالات متحده و به تبعیت از آن اروپای غربی از یک سو و روسیه از سوی دیگر در حال پیشروی است.

تا همین الان، این جنگ تبعاتی حائز اهمیت داشته؛ جنوب جهان به درجاتی متفاوت از غرب مستقل گشته، اروپای غربی وابسته‌تر شده، و بلوک روسی-چینی تقویت شده است. محاصره‌ی اقتصادی روسیه تا اندازه‌ای منجر به تضعیف این کشور شده، اما باعث شتاب توسعه‌ی علمی-فناورانه‌ی آن، خصوصاً در زمینه‌ی نظامی گردیده است.

در حالی که این جنگ ادامه دارد و به خشونت و نفرت دامن زده است، کشتار حماس در ۷ اکتبر، و پس از آن بمباران مرگبار غزه از جانب اسرائیل (که تا ۱۴ ژانویه ۲۰۲۰ کشته بر جای نهاده)، کانون جنگ دیگری را در خاورمیانه شعله‌ور کرده است. این قتل عام که با آزارگری در کرانه‌ی باختری و صدور اعلامیه‌های ضمیمه‌گرایانه‌ی^۱ پی‌درپی همراه شده، مسأله‌ی زیر خاکستر فلسطین را بار دیگر بیدار کرده است. این وقایع، فوریت، ضرورت و همزمان ناممکنیت استعمارزدایی از آنچه که از فلسطین عربی باقی مانده، و ایجاد یک دولت فلسطینی را، آشکار کرده‌اند.

از آنجا که برای دستیابی به چنین راه‌حلی هیچ فشاری به اسرائیل وارد نشده و نخواهد شد، تنها می‌توانیم تشدید و گسترش این منازعه‌ی هولناک را انتظار ببریم؛ ماجرای که درس تاریخی تراژیکی به ما می‌دهد و برایمان آشکار می‌کند که نوادگان مردمی که قرن‌ها از جانب غرب مسیحی و بعدها نژادپرست تحت اذیت و آزار بوده‌اند، می‌توانند خود به آزارگران و سنگر نفوذی غرب در جهان عرب، بدل شوند.

در همین حال، با بالاگرفتن ستیزه‌ها میان سه امپراتوری ایالات متحده، چین و روسیه، منازعات، هم در درون ملت‌ها و هم در میان ملت‌ها، رو به تزاید است. این جنگ‌ها ترکیب بحران‌هایی که در حال صدمه زدن به ملل مختلف هستند را تشدید می‌کنند، متقابلاً یکدیگر را تغذیه می‌کنند، و به نوعی بحران چندگانه‌ی در حال رشد (بوم‌شناختی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و تمدنی) بدل می‌شوند.

^۱ اعلامیه‌های خواهان ضمیمه شدن غزه به خاک اسرائیل، احتمالاً توسط جریان‌های راست‌گرا و تندرو در حکومت و جامعه‌ی اسرائیل - مترجمان.

تحلیل رفتن بوم‌شناختی زیست‌کره‌ی زمین، با آلودگی شهری و آلودگی روستایی که کشاورزی صنعتی بدترش هم می‌کند، جوامع انسانی را متأثر می‌سازند.

هژمونی سود بی‌مهاری (که یکی از دلایل عمده‌ی بحران بوم‌شناختی است)، نابرابری‌ها را در درون هر ملتی و نیز در سرتاسر سیاره، افزایش می‌دهد.

کیفیت‌های تمدن ما به قهقهرا رفته و کاستی‌هایش رشد کرده‌اند، و این امر خصوصاً در گسترش خودمداری و ناپدید شدن همبستگی‌های سنتی، چشمگیر است.

در تمامی قاره‌ها، دموکراسی در بحران است و به‌طور فزاینده‌ای رژیم‌های اقتدارگرا جایگزین آن می‌شوند. رژیم‌هایی دارای ابزارهای کنترلی اطلاعاتی بر جمعیت‌ها و افراد، که گرایش به شکل دادن جوامع مطیعی دارند که می‌شود آن‌ها را نوتمامیت‌خواه نامید.

جهانی‌شدن همبستگی‌ای خلق نکرده و ملل متحد نیز بیشتر و بیشتر، گرفتار تفرقه می‌شوند.

این وضعیت پارادوکسیکال، بخشی از یک پارادوکس جهانی مختص بشریت است.

این است پارادوکس پیشرفت علمی-فناورانه که به شکلی سهمگین در همه‌ی حوزه‌ها به پیش می‌رود، و همین پیشرفت است که علت بدترین واپس‌گرایی‌های قرن ماست. همین پیشرفت بود که سازمانده‌ی علمی اردوگاه کشتار آشویتس را حاصل کرد و بدین طریق زمینه‌ساز مرگ بیش از یک میلیون نفر شد، و همین پیشرفت، طراحی و تولید ویرانگرترین سلاح‌ها را - تا برسد به اولین بمب اتمی که ۲۰۰۰۰۰ نفر را کشت - حاصل نمود. و همین است که جنگ‌ها را هرچه بیشتر و بیشتر مرگ‌آور می‌کند. و همین است که با ولعش برای سود، بحران بوم‌شناختی سیاره را ایجاد کرده است.

پذیرش ذهنی این امر دشوار است که پیشرفت دانش، با تکثیر و جداسازی آن از طریق تخصص‌های رشته‌ای، باعث ظهور واپس‌گرایی‌ای در دانش شده؛ واپس‌گرایی‌ای که مرتبط است با سلطه‌ی محاسبه‌گری، در جهانی که هر روز بیش از پیش فن‌سالار می‌شود؛ واپس‌گرایی‌ای در دانش، که از فهم پیچیدگی واقعیت، و به‌خصوص واقعیت‌های انسانی، ناتوان است. این امر، همراه شده با بازگشت جزم‌گرایی و تعصب‌گرایی، و بحرانی اخلاقی که در اوج‌گیری نفرت و بت‌پرستی آشکار گردیده.

ما به سوی فجایع احتمالی در حرکتیم. واژه‌ی فاجعه‌باوری که از معنای منفی تهی شده، آسایشی وهمی به ما می‌دهد، ولی جهان به‌راستی به سوی فجایع احتمالی در حرکت است.

بحران چندگانه‌ای که در سرتاسر زمین در حال تجربه‌ی آن هستیم، بحرانی انسان‌شناختی است؛ بحران بشریتی که ناتوان از «انسانیت» است.

زمانی نه چندان دور بود که می‌توانستیم تغییر مسیری را متصور شویم. اکنون اما، بسی دیر به نظر می‌رسد.

البته که امر نامحتمل، و به ویژه امر پیش‌بینی‌ناپذیر، می‌تواند رخ دهد.

نمی‌دانیم که آیا وضعیت جهانی، صرفاً نومیدکننده می‌نماید یا در حقیقتش، نومیدی محتوم است.

و این بدان معناست که، با امید یا بی‌امید، با نومیدی یا بی‌نومیدی، باید به سراغ مقاومت برویم.

واژه‌ی مقاومت، ناخواسته سال‌های مقاومت [فرانسه - م] در برابر اشغال [آلمان نازی - م] را تداعی می‌کند، مقاومتی که کار آغازهای کوچکش، با نبود هیچ امید قابل‌پیش‌بینی‌ای پس از شکست، دشوارتر شده بود.

نبود امید قابل‌پیش‌بینی اکنون نیز مشابه است، اما شرایط، تفاوت دارند: ما تحت اشغال نظامی دشمن نیستیم، بلکه تحت سلطه‌ی قدرت‌های زورمند سیاسی و اقتصادی هستیم و با خطر تأسیس یک جامعه‌ی مطیع تهدید می‌شویم؛ ما محکومیم به تاب آوردن نبرد میان دو غول امپراتوری و امکان ورود نظامی یک امپراتوری دیگر؛ ما به مسابقه‌ای ظاهراً قابل‌پیش‌بینی به‌سوی تباهی کشانیده شده‌ایم که البته لاجرم شامل امر غیرقطعی و امر نادیدنی است.

سنگرهای مقاومت در ذهن واقع شده‌اند. اولین مقاومت، و مقاومت اساسی، مقاومت ذهن است. مقاومت، مستلزم مقاومت در برابر هراس‌افکنی هر دروغی است که به‌جای حقیقت بر آن تأکید می‌شود؛ مستلزم مقاومت در برابر سرایت هر نوع مدهوشی جمعی است؛ مستلزم آن است که هرگز تسلیم فریب‌قائل بودن مسؤلیت جمعی برای یک مردم یا یک گروه قومیتی نباشیم؛ مستلزم مقاومت در برابر [در پیش گرفتن] نفرت و انزجار است؛ و مستلزم دغدغه‌ی فهمیدن پیچیدگی مسائل و پدیدارها، به‌جای تسلیم شدن به نظرگاه‌های جزیی یا یک‌جانبه است. مقاومت، مستلزم جستجوی اطلاعات و راستی‌آزمایی اطلاعات است، و نیز مستلزم پذیرش عدم قطعیت‌ها.

مقاومت، همچنین، شامل حفاظت از واحه‌هایی خواهد بود که در جماعت‌های نسبتاً خودآیین (کشاورزی - بوم‌شناختی) و شبکه‌های اقتصادی اجتماعی و همبسته تجلی می‌یابند - و یا ایجاد چنین واحه‌ها و جماعت‌هایی.

مقاومت، همچنین شامل هماهنگ کردن و پیوند دادن انجمن‌هایی خواهد بود که به همبستگی و نفی نفرت متعهد هستند.

مقاومت، نسل‌های جوان‌تر را مهیا می‌کند برای اندیشیدن و عمل کردن به نفع نیروهای پیوند، برادری، زندگی و عشق - که می‌توانیم آن‌ها را تحت نام اروس بفهمیم - و علیه نیروهای آشفتگی، انفکاک، نزاع و مرگ - که می‌توانیم آن‌ها را پولموس و تاناتوس بفهمیم.

باید بدانیم که در هستی، اروس، پولموس و تاناتوس با یکدیگر می‌آمیزند و می‌نبرند. چنان‌که هراکلیتوس می‌گفت: «هماهنگی و ناهماهنگی پدر و مادر همه‌ی چیزهایند». و این امر درباره‌ی زندگی نیز حقیقت دارد، درباره‌ی تاریخ بشر حقیقت دارد، و درباره‌ی تک‌تک ما حقیقت دارد.

این، پیوند نیروهای اروس و نیروهای جان‌بیدار شده و مسؤول در در دل‌های ماست که مقاومت‌مان در برابر بردگی، خواری و دروغ را تغذیه کرده، و بارور خواهد نمود.

دالان‌ها، بی‌انتها نیستند؛ امر محتمل، امر قطعی نیست؛ و امر نامنتظر، همواره امکان‌پذیر است..